

مسافر

می روم . می روم به راه سفر .
 گریه کرد کسی سداغمم را
 گوید که در مرغ عاقبت شب زاد
 ضیعت در آسمان خود دیگر .
 اگر تو هم یاد من کنی گمشده
 سرب صحرایینه به آراسی .
 شنوی شاید از پرندۀ حور
 نغمه ای مرا ، صدایم را .
 بویب بیدنگ صحرائی
 بنگری جای بوسه ام را .

تعب مهربانه ستاره؟ بنده
 که دو چشم ستاره باران است
 و دلم دردمند باران است ...
 تا بهار دگر که می دانند
 که چه پیش آورده خواهد بود .
 فتم ایست مسافر ره حور
 بایستد بهار ، بدرود !

× × ×

۲۹-۳۵ اردیبهشت ۱۹۱۴

سازنده